حجب يا حجاب

سيد موسي صدر

چکیده: این نوشتار در پی طرح و اثبات این مسئله است که حجب و حیا نقش اصلی در حفظ و صیانت از فضای عفت عمومی دارد و باید به موازات سرمایه گذاری در ترویج حجاب به زمینه سازی برای تقویت حیا و آزرم پرداخت.

نویسنده نخست از فطری بودن پدیده حیا یاد می کند. آنگاه از نخستین اقداماتی که باعث در خطر قرار گرفتن این پدیده می شود سخن می گوید و بر این باور است که این اقدام نخست از سوی زن صورت می گیرد و سپس توسط مردم تقویت می شود.

در ادامه به عوامل انگیزش پرداخته و در پایان راهکارهای جلوگیری از لغزشها و خنثی سازی تأثیر عوامل یاد شده سخن گفته است .

كليد واژه‏ها: حجاب، حیا، زن، مرد، خودنمایی، عشق، فطریات

زنان در بسياري از جوامع وفرهنگ ها مورد طعن و كنايه بوده اند و تعابير، ضرب المثلها و نكته هاي انتقادي مختلفي دربارة آنان گفته شده است.

اين پديده به گونه هاي مختلفي قابل تحليل است. از نگاه زنان، اين تعابير آزار دهنده، نمودي از مواضع سلطه جويانه و خود خواهانة مردان در طول تاريخ است. و از نگاه مردان، تعبيرهاي انتقادي از زنان ريشه در عملكرد خود آنان و مكرها و ترفند هايي دارد كه به كار مي گيرند تا آراء، ديدگاهها و تمايلات خود را تحقق بخشند!

اما اگر نگاه و تحليل را فراتر از نگاه هر يك از دو جنس به ديگري، قرار دهيم و در جستجوي دليلي ريشه دار تر براي رفتار طبيعي انسان ها باشيم، مي توانيم به اين واقعيت برسيم كه در لايه هاي زيرين اين انتقادها و عيب جويي ها چند نكته مهم نهفته است.

1- زن در همة جوامع و همة فرهنگ ها از توانمندي ويژه اي برخوردار بوده است كه مردان فاقد آن بوده اند.

2- مردان با همة برتري قواي جسمي و صلابت روحي در هماوردي با زنان در زمينة برتري هاي ويژة آنان، احساس ضعف و ناتواني مي كرده اند.

3- وابستگي مردان به زنان چنان جدي بوده است كه معمولاً قادر به چشم پوشي از زندگي مشترك و يا كنار نهادن زن از صحنه زندگي نبوده اند.

اگر اين سه عامل را كنار هم گذاشته و با هم ملاحظه كنيم؛ 1- نياز 2- ناگزيري 3- نابرابري سليقه ها و تمايلات و نگاه ها، متوجه مي شويم كه نياز و ناگزيري مردان از زندگي با زنان و دلبستگي به آنان از يك سو و تنوع نگاهي و سليقه ها و انتخاب هاي آنان از سوي ديگر دو حالت متضاد را در مردان شكل مي داده است، حالتي كه ميان دو قطب دلباختگي و بدبيني در نوسان بوده و هست، از يك سو شاعران همواره در لطيف ترين استعارات شعري، ابرو و گيسو و قامت و نگاه زن را ستوده اند و به عاريت گرفته اند، و از سوي ديگر در مكر وسلطه جويي و ناسازگاري و فزون خواهي او زبان به طعن و تمثيل گشوده اند. گاه او را مظهر محبت و فداكاري و شكيبايي دانسته اند و زماني وي را به بي وفايي و حسادت و خودخواهي و سبك سري متهم كرده اند.گاه او را فرشته خوانده اند و زماني وي را شيطان ناميده اند!

چنان كه گفته آمد، سرّ اين تناقض گويي و تناقض پنداري مردان دربارة زنان، اين است كه مرد از يك سو به زن نياز دارد و مجذوب و مفتون او است پس او را مي ستايد، از سوي ديگر احساس مي كند كه اين جذب شدن و شيفته شدن هزينة فراواني را بر دوش او نهاده است و در واقع آزادي او را سلب كرده و گاه تا سر حد اسارت و جنون وي را پيش برده است، اينجا است كه احساس نگراني و خطر مي كند و لب به انتقاد و عيب جويي مي گشايد.

اگر سؤال شود كه به هر حال، اين مشكل، مشكل مردان است يا زنان؟ بايد گفت، مشكل ياد شده متوجه خود مردان است، اما مردان به رغم تواناييهاي مختلفي كه دارند و به طور طبيعي بارهاي سنگين زندگي چون جنگ با دشمن، دفاع از خانواده، تأمين معاش و ... بر عهدة آنان است اما معمولاً خود قادر به حل اين مشكل نيستند بلكه كليد حل اين مشكل در دست زنان است. آنچه مسأله را پيچيده تركرده، همين است كه اسير نگاه و جمال و محبت زن، كليد زندان خويش را در اختيار ندارد و در چنين شرايطي است كه وقتي عرصه بر او تنگ مي شود، زبان به تندي و اتهام و گلايه مي گشايد، ولي آيا همين نياز و ناگزيري كه مردان به زنان دارند، به صورت متقابل وجود ندارد، آيا زنان به همان اندازه نياز به وجود و حضور مردان و همزيستي با آنان ندارند؟

از نگاه قرآن، طرح وجود زن و مرد، طرحي متقابل است و همچنان كه زنان لباس و پوشش دهندة نياز هاي روحي و جسمي مردان هستند، مردان نيز همين نقش متقابل را براي زنان ايفا مي كنند اما وجود اين طرح متقابل به معناي همساني كاركرد آن دو، در نظام طبيعت نيست بلكه بر عكس اين تفاوت جاذبه ها، روشها و كاركرد است كه به مسأله زوجيت معنا بخشيده و مكمل بودن را رقم زده است.

قرآن كه در بيان تساوي نهايي زن و مرد در طرح آفرينش مي گويد: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ» (بقره/ 187)

در بيان كاركرد هر يك از آن دو و نقشي طبيعي كه ايفا مي كنند، بيان متفاوت دارد.

قرآن، نقش زنان در زندگي روزمرّه انسانها را، آرامش بخشي و فارغ شدن از فشارهاي جسمي و روحي زندگي مي داند:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» (روم/ 21)

« و از نشانه هاي الهي اين است كه براي شما همسراني قرار داد تا در كنار آنان آرامش يابيد.»

ولي وقتي مي خواهد نقش و كاركرد مرد را در زندگي براي زنان ترسيم كند مي گويد :

« الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» ( نساء/ 34)

« مردان مايه قوام و پايداري – مادي و معنوي – زنانند.»

دو تعبير «لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» و « قَوَّامُونَ عَلَى» كه در يكي «الي» و در ديگري «علي» به كار رفته است و همچنين دقت در متن معناي « لِتَسْكُنُوا » و « قَوَّامُونَ» مي نماياند كه در كاركرد عيني، نقش پناهگاه، آرامش، تكيه گاه بودن، قوام بخشيدن و حمايت مقتدرانه از زندگي، به مردان واگذار شده است.

زن سايبان است و مرد تكيه گاه، اگر اين سايبان به استوانه اي مستحكم و معتمد تكيه داشته باشد، آرامش، آسايش و امنيت پايدار به زندگي انسان مي بخشد ولي هريك بدون ديگري، زندگي را دشوار، غير قابل آسايش و امنيت مي كند.

جذّابيت و دلبري از لوازم كاركرد طبيعي زنان

بر اساس آنچه ياد شد، اگر زن مي بايست در صحنة زندگي، نقش سايبان بودن، آرامش بخشي و التيام دهندگي را ايفا كند، ناگزير بايد لوازم و امكانات و ابزار آن نيز مجهز باشد و خداوند اين تجهيز را در دو ساحت انجام داده است 1- در بعد فيزيكي و اندام ظاهري زن. 2- در بعد روحي، عاطفي و لطافت شخصيت او.

زن با جمال و تجمّل خويش، عنصري فعّال، تأثيرگذار، فراخواننده و قاهر است و شگفت اين كه با انعطاف و انفعال ذاتي خويش، اين تأثير گذاري را افزايش مي دهد ، پايدار مي سازد و ژرفا مي بخشد.

زن در نظام طبيعي انسان، صيّادي است كه صيد مي كند تا محبت بورزد و بپروراند و ابزار اين صيد و امكانات آن كه محبت ورزي و نوازشگري است به او داده شده است.

چنان كه مرد در نظام طبيعت، سلطاني است كه اقتدار مي ورزد تا حمايت كند و امنيت دهد و ابزار اين اقتدار جويي در دو ساحت جسمي و روحي به او داده شده است.

اما تاريخ از صيّادان و سلاطين خاطره هاي سختي را به ياد دارد صيّاداني كه براي تفريح و لذت خود صيد كرده اند و صيد زخمي را به خود وا مي نهاده يا مي كشته اند.

سلاطيني كه اقتدار خود را با جباريت و خود خواهي و بي رحمي قرين كرده اند و خود بزرگترين نا امني را براي ديگران فراهم آورده اند.

نقش «صيّادي» و «سلطنت» اگر در هم آميزد، فاجعه اي سخت رخ مي دهد. صيّادي كه صيد كند تا بر صيد خويش سلطه يابد و آن را اسير و بردة خود كند و زني كه دلبري و جلوه گري كند، با زيبايي و جمال خويش فرمانروايي كند، از ابزار خدا دادي خويش عليه اهداف هستي سود برده است.

و سلطاني كه عاشق صيد و صيّادي شود و از قدرت و امكانات خويش براي صيد ديگران بهره جويد، كشتار گاهي به بزرگي حرمسراي پادشاهان خواهد داشت! و از «مردي» حيوان نر را به نمايش خواهد گذاشت كه به چيزي جز نياز جنسي پاسخ نخواهد داد و قبل از آن و پس از آن هيچ تعهدي را نخواهد پذيرفت.

حجب، جمالِ جذّابيت

تدبيري كه خداوند به كار برده است تا زنان از جمال و جذّابيت خود در جهت ساختن و آرامش بخشي و اعتدال جامعه انساني سود ببرند و ابزار كار آمد دلبري را در جهت سلطه و فريب به كار نگيرند، قرار دادن عنصر حجب و حيا در روح زن است.

حيا و عفاف هم براي زنان لازم است و هم بر مردان تا گام از حريم اخلاق و اصول پذيرفته شدة انساني و الهي بيرون ننهند، اما به دليل توانمنديها و جاذبه هاي خاصي كه خداوند در زن قرار داده، عنصر حيا و عفاف، ضرورت بيشتري يافته است.

اگر در برخي روايات آمده است كه تمايلات طبيعي زنان افزون از مردان است، مي تواند اشاره به جنبه هاي روحي و بدني جاذبه آفرين زن باشد و نيز اگر آمده است كه حياي زنان بيش از مردان است و بايد باشد، بدان جهت است كه همپاي آن جاذبه و جلوه، اگر عفاف و حجبي هم وزن و هم سطح و نيرومند وجود نداشته باشد، از زن، عنصري فريبكار، سلطه جو، خود خواه و هوس پيشه پديد خواهد آمد، همان كه در طول تاريخ مورد انتقاد قرار گرفته است و قرآن نيز به عنوان يك نمونه منفي، از آن در سورة يوسف ياد كرده است تا يكبار و براي هميشه هشدار دهد كه اگر جمال و جلال، فارغ از حجب و عفاف باشد، نه مردان فاسد و هوس ران كه مردان نيك انديش و پاك را اسير مي كند و اگر نتواند روح آنان را بيالايد، جسمش را بي هيچ گناه زنداني مي كند.

نخستين گام، عليه فطرت

« وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الأبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (يوسف /23 )

« و آن زن كه يوسف در خانه اش بود بارها خواست از او كام بگيرد و [ روزي ] درها را محكم بست و [ در حالي كه خود را آماده كرده بود به يوسف ] گفت: بيا، بشتاب! يوسف گفت: پناه بر خدا.»

بر طبق گزارش قرآن تنها زن عزيز مصر اسير عشق يوسف نبوده است كه بگوييم شايد استثنا است بلكه تمام زنان مرفه كه يوسف را ديده بودند و معمولاً از نظر فرهنگ زندگي و معيارهاي اخلاق و ميزان عفاف اجتماعي شبيه هم بودند، همين حالت را داشتند از اين رو قرآن تعبير « جمع » به كار مي برد: «فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (يوسف/34)

«‌يوسف گفت: پروردگارا زندان نزد من محبوب تر است از آنچه اينان مرا به آن دعوت مي كنند و اگر نيرنگ شان را از من نگرداني به آنان ميل پيدا ميكنم و از جاهلان مي گردم»

« قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» (يوسف/51)

« فرمانروا گفت: داستان شما بانوان آنگاه كه براي كام گرفتن از يوسف با او مراوده كرديد چيست؟ گفتند: حاشا كه ما هيچ گونه بدي در او سراغ نداريم»

از اين بخش آيه استفاده مي شود زن كه داراي جاذبه ها و انعطاف طبيعي است اگر به دليل رفاهمندي فراوان يا شرايط خاص زندگي و روابط اجتماعي از نظر روحي گرفتار كمبود عفاف شود، تعادل زندگي و امنيت فردي و اجتماعي را بر هم مي زند و تبديل به عنصري بد خواه مي شود اما اين به معناي بد ذاتي و بد سرشتي او نيست، چرا كه همو آنگاه كه به نوعي تعادل روحي باز گردد، به حقيقت پاكي اقرار مي كند هر چند بر ضرر او باشد.

اگر در قرآن از عشق و شيفتگي مرد به زن – به رغم جاذبه زيبايي زن براي مرد – به صورت مشخص كه او را وادار به اقداماتي كند سخن نگفته است به آن خاطر است كه در مسأله عشق جذابيت زن پيش زمينه، مجذوب شدن مرد است و از اين جهت زن پيشگام تر از مرد است گر چه در ادامه اين مرد است كه تداوم بخش و تقويت كننده به شمار مي آيد.

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالأنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» (آل عمران/ 14)

« دوست داشتن خواستني ها از قبيل: زنان، پسران( فرزندان پسر)، كيسه هاي پر از طلا و نقره، اسب هاي نشان دار، دامها و كشتزارها براي مردم زينت داده شده است. اين ها متاع زندگي دنياست و خداست كه نيك فرجامي فقط نزد اوست.»

بر اساس اين آيه مردان نسبت به زنان محبت و علاقه دارند اما اين محبت و علاقه در چارچوب محبت به جاذبه هاي دنيا است و نه عشق جنسي ابتدايي و بنيادين، از اين رو در رديف علاقه به فرزند و مال و سرمايه قرار گرفته است.

به تعبير ديگر، محبت مرد به زن، در آغاز يك نياز و گرايش طبيعي و آرام و رام است، آنچه آتش اين محبت را مي گدازد، نيرويي است كه در اختيار زن است. گرايش زن به مرد هم در آغاز يك گرايش طبيعي و معتدل است و آنچه اين گرايش را تند و بي كنترل مي كند، تضعيف نيروي حجب و حجاب خود زن است و گرنه تمنا و نياز مرد به تنهايي، شعله عشق را در وجود زن مشتعل نمي سازد. بلكه در نهايت به تقويت تكبّر يا ترّحم زن مي انجامد.

بنابراين از مجموعه داستان مي توان نتيجه گرفت كه جاذبه ها زن را بيشتر از مرد گرفتار آشوب و هيجان روحي مي كند و به رفتارهاي مخاطره آميز وا مي دارد.

حجاب زنان، طرحي براي پايداري عفاف آنان

چنان كه گفته آمد، نيروي حيا و حجب كه عنصري دروني و روحي است، تدبيري از سوي خداوند براي كنترل آنان بر استفاده درست از جمال و جذابيّت خود در عرصه زندگي و جامعه است.

علاوه بر اين خداوند تدبيري ديگر نيز به كار گرفته است تا زنان در تحكيم عفاف و حياي دروني خود موفق تر باشند و رعايت عفاف، آسانتر صورت گيرد و آن عبارت است از طرح «حجاب». از اين رو خداوند احكام مربوط حجاب را چنين ياد كرده است: «وَلا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلا مَا ظَهَرَ مِنْهَا... وَلا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ... وَلا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ» (نور/31)

« و زينت هاي شان را – جز آنچه كه خود نمايان است – آشكار نكنند و بايد روسري خود را بر گريبان خويش فرو افكنند و زينت خود را ... آشكار نكنند و پاهاي خود را به گونه اي بر زمين نكوبند كه زينت هاي مخفي آنان معلوم شود »

« وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللاتِي لا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (نور/60)

«و بر زنان وا نشسته اي كه اميد ازدواجي ندارند گناهي نيست كه لباس هاي خود را كنار بگذارند بي آنكه زينتي را آشكار سازند»

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الأولَى وَأَقِمْنَ الصَّلاةَ وآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرً» (احزاب/33)

«و در خانه هاي تان قرار گيريد و جلوه گري جاهليت پيشين را در پيش مگيرد »

« يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلا مَعْرُوفًا» (احزاب/32)

«اي زنان پيامبر اگر شما تقوا پيشه كنيد مانند هيچ يك از زنان ديگر نيستند پس در سخن گفتن نرمي نكنيد تا آن كسي كه در دل مرضي دارد طمع كند و سخني پسنديده بگوييد»

اين نهي و باز داشتن بدون ترديد از آن جهت صورت گرفته است كه تمايل به جلوه نمايي به صورت طبيعي در زنان وجود دارد و اگر مديريت و كنترل نشود منجر به لغزشهاي جدّي مي شود اما در مورد مردان نسبت به زنان چنين خطابها و نواهي وجود ندارد اين نشان مي دهد كه از نظر قرآن در مردان اين زمينه و مقوله هاي مشابه به صورت طبيعي و بنيادي وجود ندارد كه آنان را به آرايش و جلوه گيري اندامي وا دارد و به جلب توجه زنان بكشاند، هر چند پديده خود آرايي در حد ضعيف تر و عارضي تري در مردان نيز مشهود مي باشد، اما گويي خود آرايي مرد، در ميدان روابط آنان با زنان، حرف اول را نمي زند و اهرمي بنيادي به حساب نمي آيد. از جمله آياتي كه نشان مي دهد، سهم زنان در پاكي جامعه بيشتر و مهمتر است و اگر خطا و ناپاكي مشتركي صورت گيرد، اين زن است كه بگونه اي از توانمندي جنسي خود پاس نداشته و از عنصر حيا چشم پوشيده و درب حريم بر روي بيگانه گشوده است! اين آيه مي باشد كه در خطاي واحد، نام زن بدكار را بر مرد بدكار مقدم آورده است:

« الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا»

«زن زنا كار و مرد زنا كار را هر كدام صد ضربه شلاق بزنيد»

اين در حالي است كه وقتي به خطاي سرقت و مجازات آن مي پردازد از آنجا كه ارتكاب اين خطا در مردان رواج بيشتري دارد و يا به صورت كلان تري از سوي مردان صورت مي گيرد نام «سارق» بر «سارقه» مقدّم آمده است.

« وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (مائده/38)

«و مرد و زن دزد را به كيفر آنچه مرتكب شده اند دست شان را به عنوان عقوبتي از جانب خدا قطع كنيد و خدا عزتمند و حكيم است»

با توجه به حكيمانه بودن گزينش و به كار گيري واژه ها در قرآن اين تفاوت تعبير در دو آيه با اين كه هر دو بيانگر كيفر هستند و هر دو از كيفر مرد و زن سخن مي گويند، نشان از وجود خصوصيت و ويژگي روحي و باطني دو جنس دارد كه سبب تفاوت تعبير شده است اين ويژگي را مفسران به نقش آفريني ويژه زنان در رابطة جنسي مربوط دانسته اند، طبرسي مي گويد:

«قيل انّما قدّم ذكر الزانيه علي الزاني لأن الزني منهن اشنع واعير و هو لاجل الحبل اضرّ لان الشهوه فيهنّ اكثر و عليهن اغلب» (طبرسي، 7-8/197)

«گفته شده است كه نام زن زنا كار بر مرد زنا كار مقدم بيان شده است چون بي عفتي زنان زشت تر و باعث عار و ننگ بيشتر و براي بارداري نيز زيان بار تر است و نيز براي اين كه شهوت در زنان بيشتر و بر آنان مسلط تر مي باشد»

علامه طباطبايي نيز همين نظريه را به عنوان «قيل» - مطلبي كه گفته شده است- ياد كرده است (طباطبايي، 15/79)- تعبير «قيل» نشان مي دهد كه تحليل ياد شده از نظر علامه قطعي نبوده است.

بيضاوي نيز گفته است:

« و انما قدّم الزانيه لأنّ الزنا في الاغلب يكون بتعرّضها للرجل و عرض نفسها عليه و لانّ مفسدته تتحقق بالاضافه اليها» (البيضاوي، 3/184)

« زن زنا كار بر مرد زنا كار مقدم شده است چون غالباً زنا با عرضه كردن زن خودش را بر مرد تحقق مي يابد و همچنين مفاسد و پيامدهاي بد زنا براي زن بيشتر است.»

طبرسي در مورد آيه حد السرقه مي گويد:

«و بدأ بالسارق هنا لانّ الغالب وجود السرقه في الرجال و بدأ في آيه الزنا بالنساء فقال «الزانيه و الزاني» لأنّ الغالب وجود ذلك في النساء» (طبرسي، 3-4/296)

«در اين آيه سخن با مرد سارق شروع شده است چون سرقت از سوي مردان بيشتر است و در آيه زنا سخن با زنان شروع شده است و فرموده است: « الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي» چون زنا در زنان بيشتر است»

يكي ديگر از آياتي كه در اين زمينه شايان توجه مي باشد اين است كه در مورد زنان مشركي كه متمايل به ايمان شده و مي خواهند اظهار ايمان كنند و بيعت نمايند، از شرايطي كه قرآن مي آورد ترك زنا است:

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلا يَسْرِقْنَ وَلا يَزْنِينَ وَلا يَقْتُلْنَ أَوْلادَهُنَّ وَلا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (ممتحنه/12)

«اي پيامبر هر گاه زنان مؤمن – متمايل به ايمان و مصمم براي پذيرش آن – نزد تو آيند تا با تو بيعت كنند بر اين اساس كه به هيچ وجه به خدا شرك نورزند و دزدي نكنند و مرتكب زنا نشوند و فرزندان خود را نكشند و بهتاني را كه ميان دست و پاي خود ساخته باشند به ميان نياورند ( فرزندي را كه از شوهرشان نيست به او نسبت ندهند) و در هيچ كار پسنديده اي مخالفت تو نكنند با آنان بيعت كن و از خدا براي آنان آمرزش بخواه قطعاً خدا بسيار آمرزنده و مهربان است»

اما مشابه اين شرط در مورد مردان مطرح نشده است با اينكه زنا يك عمل دو نفره است و از نظر حرمت و كيفر براي هر دو يكسان است ولي در مرحلة ياد آوري و تذكر و هشدار و پيشگيري، زنان بيشتر مورد هشدار قرار گرفته اند، زيرا بخش زيادي از مديريت و كنترل عفاف يا بي عفتي تحت ارادة آنان است.

در برخي روايات تمايل و نيز قدرت جذب كنندگي و فريبندگي زن نسبت به مرد مطرح شده است:

«النساء همهن الرجال» (كليني، 5/337)

«زنان توجه و اهتمام شان به مردان است»

«قال رسول الله (ص): ما رأيت من ضعيفات الدين و ناقصات العقول اسلب لذي لب منكنّ»(كليني، 5/322)

« هرگز نديدم يك عنصري سست ايمان و كم خرد بتواند يك انسان با شعور را بفريبد آن گونه كه برخي از زنان سست ايمان و كم خرد آنان را تحت تأثير قرار داده و به رفتاري بي خردانه وا مي دارند.»

از اين روايت استفاده مي شود كه اگر نيروي ايمان و انديشه در زنان ضعيف باشد، مي توانند نقشي منفي بزرگي در جامعه ايفا كنند، نه تنها مرداني شبيه خود را جذب كنند، بلكه مرداني كه به صورت معمول و به طور طبيعي گام از حريم ارزشها و اخلاق بيرون نمي نهند گرفتار وسوسه شوند و تصميم را از دست بدهند! اين كه يوسف صديق در مناجات خود با خدا از كيد زنان مرفه درباري به خدا پناه برده و از او استمداد كرده و مي گويد اگر مرا ياري نكني و نجات نبخشي، نگران آن هستم كه من نيز به زنان تمايل پيدا كنم و خواستة وارادة آنان در من تأثير گذار شود با اين كه مي دانم درخواست و روش آنان جاهلانه است (اصب اليهن و اكن، من الجاهلين) اشاره به همين معنا دارد .

آفات حجب و عفاف، در زنان

الف- مراودات و رفت و آمدهاي نا صحيح:«امْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا » (يوسف/30)

«زن عزيز با رفت و آمدهاي پيوسته خود، تلاش مي كند تا خدمتكارش را به خود فرا خواند، محبت او لبريز شده و وجودش را پر كرده است. » (مصطفوي، 4/271)

از اين آيه استفاده مي شود كه رفت و آمد هاي نادرست از يك محبت و علقه طبيعي مي تواند يك انحراف و بيماري بيافريند.

ب- به نمايش گذاشتن زينتها، آرايه ها و زيبايي هاي طبيعي : «وَلا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ » (نور/31)

«و زينت هاي شان را آشكار نكنند»

«غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ» (نور/60)

«بي آنكه زينتي را آشكار سازند»

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الأولَى» (احزاب/33)

«و در خانه هايتان قرار گيريد و جلوه گري جاهليت پيشين را در پيش مگيريد.»

ج- نرمش در سخن گفتن: « فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلا مَعْرُوفًا » (احزاب/32)

«پس در سخن گفتن نرمي نكنيد تا آن كسي كه در دل مرضي دارد طمع كند و سخني پسنديده بگوييد.»

د- انتخاب دوست از جنس مردان: « وَلاَ مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ »

«و نه آنكه محرمانه دوست بگيريد»

ه- خلوت با مرد بيگانه در محيط بسته : « وَغَلَّقَتِ الأبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ » (يوسف/23)

«درها را محكم بست و [در حالي كه خود را آماده كرده بود به يوسف] گفت، بيا، بشتاب»

و- ارتباط با محافل و جمع هاي ناسالم « قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ » (يوسف/32)

«بانو گفت: اين است آن كسي كه مرا در عشق او سرزنش كرديد آري من از او كام خواستم ولي او خويشتن داري كرد و اگر آنچه را به وي فرمان مي دهم انجام ندهد قطعاً زنداني خواهد شد و خوار و بي مقدار خواهد گشت»

زمينة اتهام زنان به شيطنت و فريبكاري

زن در نگاه نخست، عنصري فرشته خو و فرشته گون شناخته شده است و از اين رو همواره در تخيل هنرمندان و تنديس آفرينان و نقاشان، فرشتگان، در هيبت و شكل و قامت زنان تجلي يافته اند.

انسانها با اولين زني كه در زندگي خود مواجه مي شوند، فرشته اي است كه، مادر نام دارد، مظهر فداكاري و صميميت.

شاعران و عارفان هرگاه خواسته اند ذهن خود و مخاطبش را به فضايي فراتر از عالم مادي ببرند و در ترسيم حقايق و ظرايف مبالغه كنند از خال و لب و ابروي زنان وام گرفته اند.

با اين همه چه شده است كه زن در بسياري از فرهنگهاي اجتماعي با تعابير تندي مورد انتقاد و نكوهش قرار گرفته و به شيطنت و مكاري متهم شده است.

قرآن به اين پرسش پاسخ داده است و مي گويد، زن زماني كه از توانمندي ها و امكانات ارزشمند خود، بهره صحيح نگيرد و زيبايي و جمال و ظرافت و لطافت طبع و اندام را با پوشش حجب و عفاف نيارايد چونان ميوة با طراوتي است كه چون پوسته آن جدا شود، به سرعت مي پوسد و گنديده مي شود.

آن گونه كه زن عزيز مصر با همه شكوه و بي نيازي و رفاهمندي و برخورداري وقتي پردة عفاف را كنار نهاد، از يك سو خود به زانو در آمد و در برابر جواني خدمتكار به تمنا نشست، از سوي ديگر براي رسيدن به هوس خويش، معشوق خود را متهم و زنداني مي كند و در نهايت، مهر فريبكاري را بر پيشاني خود و ديگر زنان مي زند.

« فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ » (يوسف/28)

«پس آنگاه كه عزيز مصر، مشاهده كرد پيراهن يوسف از پشت سر او پاره شده است- و فهميد كه يوسف در حال گريز از دام گناه بوده و اين زليخا است كه او را از پشت سر تعقيب كرده و پيراهن او را كشيده است – گفت: اين رخداد از نيرنگ شما زنان است، چه اين كه حيله و نيرنگ شما بس بزرگ مي باشد. »

تعبير « إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ » سخن خدا نيست، بلكه سخن عزيز مصر است كه فارغ از يك فرهنگ ديني است ولي به طور طبيعي متوجه مي شود كه آنچه رخداده است نتيجه يك توطئه زنانه مي باشد.

عزيز مصر، توطئه زنان دربار را به حساب همه زنان تاريخ مي آورد و چنين مي نمايد كه اساساً جنس زن با كيد و حيله همراه است.

خداوند بي آن كه كلام او را با اطلاق و شمولش تأييد كرده باشد، آن را صرفاً نقل كرده است تا نشان دهد كه چه زمينه ها و كاركردهايي در تاريخ، زمينه هاي طعنه ها و بدگوييها را عليه زنان فراهم آورده است.

البته در آيات بعد، قرآن نيز بر اين گونه رفتار عنوان حيله و نيرنگ و بر زناني كه چونان زنان مرفه درباري، قيد عفاف دريده و گام از پردة روابط سالم بدرون نهاده اند، عنوان حيله گر داده است.

«قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ (٣٣)فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (يوسف 33-34)

« يوسف گفت: « پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از آنچه اينها مرا به سوي آن مي خوانند! و اگر مكر و نيرنگ آنها را از من باز نگرداني، به سوي آنان متمايل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود! پروردگارش دعاي او را اجابت كرد؛ و مكر آنان را از او بگردانيد؛ چرا كه او شنوا و داناست!»

قرآن با بيان سرگذشت يوسف نمي خواهد بگويد كه تودة زنان مانند زليخا هستند و تودة مردان مانند يوسف، بلكه به عكس مي خواهد، زشت ترين نماد سوء استفاده يك زن را از امكانات و تمايلات خود به نقد كشد تا زنان به هوش باشند و متاع ارزشمند و موهبت هاي الهي خويش را با مقدماتي نادرست در بازار رسوايي و محروميت به حراج ننهند.

و از سوي ديگر به مردان كه معمولاً مقاومت كمي در برابر وسوسه هاي جنسي دارند و معمولاً جذب جاذبه ها و زيباييها ظاهري و رفتاري زنان مي شوند، يوسف را به عنوان برترين و شكوهمند ترين نماد مقاومت و پاكي و صداقت و نيك انديشي معرفي كند و اين سرگذشت عيني را عبرتي و الگويي براي زنان و مردان قرار دهد و در لابه لاي آن، دهها و صدها نكته معرفتي و اخلاقي را مطرح سازد.

منابع ومآخذ

1. البيضاوي، عمربن محمد ؛ تفسير البيضاوي، موسسة الاعلمي للمطبوعات ، بيروت.

2. الطباطبائي، سيد محمد حسين؛ الميزان في تفسير القرآن ، موسسه مطبوعاتي اسماعيليان.

3. الطبرسي، ابي علي الفضل بن الحسن؛ مجمع البيان ، انتشارات ناصر خسرو، تهران.

4. كليني ، محمد بن يعقوب؛ الكافي؛ التحقيق علي اكبرغفاري،الطبعة الثالثة، دارالكتب الاسلامية ،1367ش..

5. مصطفوي، حسن؛ التحقيق في كلمات القرآن ، الطبعه الاولي ، جمهوريه ايران الاسلاميه وزاره الثقافه والارشاد الاسلامي ، 1368 هـ